

درباره دو انحراف مهم در مارکسیسم - لنینیسم

شمه ای از منطق دیالکتیک

مارکسیسم - لنینیسم علمی است برای شناخت درست جامعه و سیرتکامل آن . جامعه — رشد و درگونی که خود آنها بنویسند خود را در حرکت و تغییرند . بکاربردن اصول دانش مارکسیستی — لنینیستی ، برای بدست دادن تحلیل درست و کشف قانونمند آنها ، یافتن گرایشهای اساسی و غیر اساسی و نتیجه گیریهای درست از وضع مشخص بسود یک پراتیک خلاق در درون ارگانیک — روش — یافته کاربازی نیست . کمترین خطا در ارزیابی پدیدهها و یا تعیین نادرست عمل و وظیفه آنها در سیرتکامل و امثال آن به علت عدم اخلاقیات خود یا در اثر ناپیگیری منطق در کارتحلیل ، میتواند — ما را به نتایج غلط برساند . داشتن قدرت تفکر عینی و تحلیل منطقی درست و سالم ، موهبتی نیست که عجالتا بعمل تاریخی بطور وسیع پخش شده باشد . قشرهای مختلف زحمتکش که با ششم طبقاتی خود نتیجه گیری میکنند ای چه بسا از آن روشنفکرانی که در جریان تحلیل منطقی به ارزیابی درست پدیدهها ، تعیین درست کارکرد آنها ، کشف قانونمندی خاص هر دوران تکامل ، بازشناختن گرایشهای عمده از غیر عمده توفیق نمی یابند ، یا توفیق کامل نمی یابند ، راه را بر مراتب بهتر تشخیص میدهند .

لنین این نوع روشنفکران را " درهم اندیش " (Путаница) مینامد که تحلیل هسل و استنتاجاتشان " از کار همدف میگذرد " . این روشنفکران در هم اندیش میتوانند کاملاً متبصرانه و با اصطلاح کنایه آمیز لنین " ژرف اندیشانه " (Глубокомысленно) سخن گویند ، کوهی از فاکت ها و مدارک انبار کنند و بنظر ، تحلیلگران دقیق و پروسوایی بیایند ، ولی در اثر کزینش فاکت های دلخواه و ایجا د مناظر دلخواه از حوادث ، بستر تکامل را غلط ترسیم کنند . لنین بمسئله گردآوری فاکت ها ، همه فاکت ها (و نه فقط فاکت های دلخواه) اهمیت زیادی میداد و از جمله من نوشت :

" باید کوشید و چنان پایه ای از فاکت های دقیق و غیر قابل بحث را بوجود آورد که بتوان بر آن تکیه کرد و بتوان بکمال آن با انواع احتجاجات " کلی " یا " جزئی " که اینروزها در برخی کشورها چنین بسوفور مورد استفاده قرار میگیرند ، مقابله نمود . برای آنکه این پایه واقعا پایه باشد ، نباید برخی فاکت های جدی را برگزید ، بلکه باید مجموع فاکت های مربوط بیک مسئله معین را ، بدین گسترش استثنای در نظر گرفت . در غیر این صورت این بدگمانی پدید میآید ، (بدگمانی بجا) که فاکت ها خوب سرانه گزینش و دستچین شده اند و بجای نشان دادن رابطه و همبستگی عینی پدیده های تاریخی در کل آنها یک " سرهم بندی ذهنی " عرضه میگرد . (کلیات روسی — ج ۳۰ ، صفحات ۳۵۰ — ۳۵۱ ، تکیه از لنین) .

سفسطه منطقی ، که حربه اساسی دشمنان و مخالفان آشکار و نهان ایده نولوژی پرلتاری است ، گاه بصورت سو استفاده از فاکت ها درمی آید و گاه بصورت مطلق کردن یک جهت پدیده و در سایه

گذشتن جها تمام دیگر . البته سفسطه تنها و منحصر این در شکل نیست ، ولی این در شکل از اشکال مهم و متداول سفسطه است . در ظاهر چنین بنظر میرسد که سفسطه گری واقعیت تکیه میکند ولی در واقع امر ، واقعیت را مسخ میکند و آنرا در آئینه درق احتجاجات سفسطه آمیز خویش بشیوه ای ناهنجار و " در فورمه " جلوه گرمی سازد .

در انحراف مهم که از آغاز پیدایش مارکسیسم در کنار آن باشکاف و باعناوین و نامهای مختلف عرض اندام کرده ، یعنی ناسیونال - کمونیسم و لیبرال - کمونیسم ، هر دو نتیجه سفسطه در واقعیت لذت سفسطه در مارکسیسم بمثابه علم است . این در انحراف مهم و فریبنده در دوران مارکس و ادمنسه و مسیعی یافته است و مسود مند است با جمال با آنها آشنا شویم .

" ناسیونال کمونیسم "

" ناسیونال کمونیسم " مانند " گرد مربع " یا " کوسه ریش پهن " يك مفهوم ذاتا متناقض است . کمونیسم يك ایده تئوریک جهان گرا و انترناسیونالیست است و ناسیونالیسم ولت گرائی سرسازگار ندارد . ولی برخی ها پیدا شده اند که بعلت نفوذ وسیع ملت گرائی که يك ایده تئوریک بورژوازی است در قشرهای مختلف جامعه در قبال آن سرفروید می آورند و به این بهانه که گویا میخواهند از اسیر ملت گرائی برای پیشرفت کمونیسم استفاده کنند ، عملاً در مقابل ناسیونالیسم تن به گذشتهای اصولی میدهند و آنرا توجیه میکنند .

مطلب در مارکسیسم - لنینیسم چنین طرح میشود : همه خلقها بسوی سوسیالیسم میروند ولی در این سیر ، سنن تاریخی و مختصات ویژه اجتماع هر خلق از جهت اشکال خاص گذار ، تاثیر خود را باقی میگذارد . در جریان گذار و ساختمان جامعه قوانین عام و خاص وجود دارد : قوانین عام برای همه خلقها یکسان است . قوانین خاص ، باید قیفاً ترکیب کنیم ویژگیها ، بناچار برای همه خلقها یکسان نیست . حال اگر کسی قوانین عام گذار و ساختمان سوسیالیسم را در سایه گذار و ویژگیها راعده کند و آنرا خاص کشور خود سخن گوید و از محلی کردن مارکسیسم در م بزند ، بناچار سفسطه ناسیونالیستی در مارکسیسم متوسل شده و کوشید ، است کمونیسم را با ناسیونالیسم آشتی دهد و التقاط یا معجون زیانبار " ناسیو نال کمونیسم " را پدید آورد . مائوئیسم در عصر ما یکی از اشکال افراطی همین سفسطه است . مائوئیسم کار را بجای کشانده است که پیشرفت کشورهای سوسیالیستی و جنبش رهاشی بخش او را ، بر اثر انگیزه های ملتگرایانه بصر فیک می آورد و تاجا نیکه ویرابه ائتلاف بانبروهای ارتجاعی سوق داده است . حق با فیدل کاستروست که میگوید ما در اینجا با یکی از پدیده های عجیب و بسیار اسف انگیز تاریخ روبرو هستیم .

ناسیونال کمونیستها با اشکال مختلف عمل میکنند . گاه نقش عامل جهانی را در انقلابهای ملی منکر میشوند و آنرا نا چیز جلوه میدهند ، گاه بر آنند که باید در مسائل مورد اختلاف جنبش انقلابی بین اصول و ضد اصول ببطرف بود . گاه مسائل محلی خود را تنها مسائل مهم بشمرند و به مسائل کلهای روند واحد انقلابی جهانی مطرح است بی اعتنا هستند . گاه يك کشور قدرتمند سوسیالیستی را ، بصرف آنکه قوی است ، با يك کشور غارتگر امپریالیست همطراز میدانند و از خطر " سیطره جوش و هژمونیکم " سخن میگویند ، همبستگی بین المللی را عبودیت میپندارند و از جنبی نامی نهند و غیره و غیره . مشتقی احکام مفلوط و سرایا مضر که چیزی جز سفسطه در واقعیت نیست .

جنبش انقلابی مارکسیستی - لنینیستی شیشه سرد یگری جز همبستگی بین المللی ندارد . آنچه که این جنبش بدان تاکنون رسیده ، از همین راه اتحاد و مبارزه بوده و مثالها و رسهای عبرت انگیزی

مؤید آنست . این جنبش ، آشکار " پرلترهای جهان متحد شوید ! " آغاز شده ، در مقابل جنبه بین-المللی سرمایه ، این جنبش راه دیگری جز بهم پیوستن گردانهای خود در مقیاس جهانی نداشته و ندارد ، آخر چطور میتوان آنرا به عزت جوئی و گوشه نشینی و بیخ و حسد و بدگمانی و تفرقه ملی محکوم کرد ؟ !

نامهربانان کمونیستها با استفاده از خود پندیهای ملی ، با استفاده از برخی خطاها و اعوجاج های عینش که در سیر جنبش انقلابی جهانی ، آنهم بمللی که روشن است ، پدید شده ، با توسل به سفسطه در فاکت های تاریخی ، با توسل به سفسطه در عرضه داشتتنا سبب عمد و غیر عمد ، شی توانند با دانهائی بقول مولوی " به پنهانی فلک " فریاد بکشند . ولی واقعیت اینست که همه ایمن اقدامات ، خواه مابشر آن عمل بخواد یا نخواهد ، بطور عینی آبی است در آسیاب ضد انقلاب و سیر جنبش انقلابی این جزئیات را که پایه اش غلط است خورد خواهد کرد و سرسختترین آنها را نیسز بد ورخواهد افکند .

" لیبرال کمونیسم "

لیبرال کمونیسم از " سوسیالیسم با چهره انسانی " ، از " سوسیالیسم در آزادی " سخن میگوید و از جمله به مدح " بهاریراگ " در وچک میبرد از وگاه برای کسانی مانند مردان جوامع سوسیالیستی در لسوزی میکند و سرانجام کار را بجائی میرساند که تعریف علمی " دیکتاتوری پرولتاریا " را که از اهم احکام مارکسیستی است مورد تعبیرات غلط قرار میدهد !

اینهم باز گذشت غیر اصولی دیگری است در قبال سنت ریشه دار لیبرال منشانه در کشورهای اروپای غربی ، در قبال ترس خورد و پرورژوا ما بانه آنها از " فول " دیکتاتوری پرولتاریا ، به قصد نیل به پیشرفت های پراگماتیک در انتخابات و اتحاد های سیاسی .

دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای علمی آن مضمون آن حکومتی است که در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم پدید میشود و در مقابل دیکتاتوری بورژوازی است . همانطور که دیکتاتوری بورژوازی (بحثا به مضمون طبقاتی حکومت سرمایه داران) اشکال مختلفی از سلطنت مشروطه یا مستبدانه ، نظام پیشوائی ، حکومت های نظامی ، جمهوری های پارلمانی و غیره و غیره بخود میگیرد ، دیکتاتوری پرولتاریا نیز میتواند اشکال مختلفی در تاریخ ایجاد کند و کرده است مانند " کمون پاریس " ، " حاکمیت شوروی " (سویتیک) ، " دموکراسی توده ای " . تاریخ میتواند این فهرست را با زهم در آیند مضمونی ترکند .

لنین تصریح میکند که در نزد خلقهای مختلف ، دامنه و شکل دموکراسی در دوران گذار میتواند گوناگون باشد . کسی منکر آن نیست که اروپای غربی مثلا ، در شرایط کنونی تاریخ یعنی هنگامیکه متناسب نیروها بمسود سوسیالیسم تغییر کرد و میکند ، بتواند اشکال ویژه ای از دوران گذار ایجاد کند . ولی اگر بخوایم بسوسیالیسم برسیم (یعنی به هدف پرولتاریا) ، ناچار رود آخرین تحلیل باید پرولتاریا آزاد بخود را که اراده اکثریت مطلق جامعه است بر قشرها و طبقات بهره کش ، بگذاریم انسانی ترین ود موکراتیک ترین اشکال ، بهر جهت تحمیل کند و این تحمیل اراده پرولتاریا همان دیکتاتوری پرولتاریا است و کسی که خود را مارکسیست - لنینیست پیگیری میکند ، حق ندارد ، بصرف وجود ترس عایمانسه در محیط که زان تبلیغات بورژوازی است ، در این مفهوم صد در صد علمی و کاملا صحیح خدشه وارد سازد و اینکار را لحاظ تئوریک غلط و از لحاظ سیاسی عملی مضراست .

در کنار خدشه ها خفیه علمی که در مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا وارد میشود ، گاه از " آزادی " نیز تصور درستی بدست نمیدهند ، ما مارکسیست - لنینیست ها آزادی از بهره کشی را شرط و مقدمه اصلی آن میدانیم که آزادی انسان سرانجام مضمون جدی بیاید . آزادی با وجود بهره کشی حرف پوچی است .

آزادیهای تاترال ونمایشی کشورهای عمده سرمایه داری اروپا و امریکاکه برپایه قریب سیصد سال قارت جهان برای خود نوعی "موکراسی بردمداران" ویا الیگارش داری قیافه دموکراتیک بوجود آورده اند برای توده های میلیونی مفتضح ارزند . خلق ، علیرغم صحنه سازیهای ماهرانه وپیر رنگ و فریب انتخاباتی ، در تصمیم گیریهای پهن پرده اقتصادی ، سیاسی ، نظامی ، فرهنگی هیچگونه دخالت موثری ندارد . هنوز کم گفته ایم ، باید گفت غالب تصمیمات علیه اوست . مضحك و کوتله بینانه است که ما از وجود آزادی در این کشورها سخن گوئیم .

برای ایجاد آزادی بمعنای جدی این کلمه بشریت هنوز باید راه درازی را طین کند ، یعنی راه پرورش سرپای جامع برای آنکه بتواند پدید های تاریخی را علما درک کند و در گریز آنها شرکت موشجوید . این روند ، در اتحاد شوروی ، مراحل نشاط آورو امید بخش صعبی را گذراند و امروز میلیون ها انسان خلاق ، درشوراها ، اتحادیه ها ، سازمانهای حزب ، جوانان ، زنان و غیره متشکل و مشکل موشرد گرداندن امور دخالت دارند و این هنوز مراحل اولیه تکامل دموکراسی واقعی و مضمونی سوسیالیستی است که بمراتب و بمراتب از عالیترین دموکراسیهای صوری سرمایه داری بالاتر است . در رشد یافته ترین کشورهای سرمایه داری ، علم اجتماع تاریخ بمعنای جدی آن ، جای خود را به " جن گیری " علم نمای مشتق شارلاتان ویا متبحران سفسطه باز داده است و توده ها را در ظلمات پیشداوریهای ملی ، مذهبی و آدابورسوم خرافاتی و کش قوس تلاش معاش و آرزوها ویندا رهای خسام سرگردان نگاه میدارند . رای بسیاری از آنها که فریب توده ها را میخورند ، عملا ، راعی است علیسه خودشان . آزادی در این اجتماعات يك آثارش ظاهری است که در پس آن بانظم و انضباط کامل اراده بیرحم " شیطان زرد " حکمرواست .

در باره مطلب مطروحه در این مقاله ، چنانکه روشن است ، سخن بسیار میتوان گفت . ولی خواننده همشیا ر خود میتواند و تعمق ورزد و موضوع را با غور کامل بررسی و درک کند .